

روایت هولناک خبرنگار «ایران» از تصادف اتوبوس خبرنگاران که به مرگ ريحانه ياسيني و مهشاد کريمي ختم شد

با دو تابوت برگشتيم

زهرآ کسوري
خبرنگار اعزامي «ايران» به اروميه

نمي دانستم آن برق زيباي چشمان خندان مهشاد کريمي، خبرنگار ايسنا در واگني که تونل کاني سيب را پشت سر مي گذاشت، آخرين تصوير او در ذهنم خواهد بود. به خودم سپرده بودم به مهشاد بگويم عشق برق چشمانش را چند برابر کرده است؛ عشقي که قرار بود سه روز ديگر او را در آغوش امن اش بگيرد. نمي دانستم آن تصوير باشکوه ريحانه ياسيني، خبرنگار ايرنا که از کانال کاني سيب فيلم مي گرفت آخرين خاطره آن بلند بالاست. آخ آخ دختر تو چقدر باشکوه بودی. مگر مي شود از آن همه زيبايي و برازندگي یک گودال باقي بماند؟

از درد به خودم پيچيده ام و صدای جيج سميرا خباز خبرنگار مهر- فاطمه باباخاني خبرنگار اعتماد ذهنم را خراش مي دهد. هر دفعه که مهشاد را صدا مي زنند، من سقوط مي کنم ته دره. هر بار که کسي فریاد مي زند بچه هايمان را از زير ماشين بکشيد بيرون من به کوه نمي خورم، دره اي مرا مي بلعد. بچه ها جيج مي زنند و من پرت مي شوم به ابتدای حادثه... قبل از آن حادثه شوم. به آن لحظات که مهشاد در فکر جشن عروسي اش بود و ريحانه که عکس هايش را از کانال کاني سيب براي همسرش واتس اپ مي کرد. اتوبوس آتقذر آرام مي راند که براي همه سوال پيش آمده بود. راننده مي گفت: «اتوبوس مال اين جاده نيست. اينجا ماشين کوچک مي خواهد. اينجا دره است.»

به وضوح مي ترسيد اما اينچايي که راننده مي گفت تا چشم کار مي کرد دشت بود نه دره. همه چي به شوخي گذشت تا ماشين به همان دره اي که راننده از آن وحشت داشت، رسيد. ما افتاديم توي سرازيري ترسناک مرگ. ماشين ديوانه شده بود، افسار پاره کرده بود. براي تمام کردن عجله داشت. اتوبوس افتاد توي سرازيري و صدای راننده بلند شد: «يا خدا! من ترمز ندارم.» جلوی ماشين که باشي حجم فاجعه را و عمق دره را بيشتر مي فهمي. با هر ياختا گفتن راننده، از دره جان سالم به در مي برديم و دوباره دهان به رويمان باز مي کرد. وقتي مرگ دهان باز کرده باشد هر کاري که بتواني انجام مي دهی و بعد خيره مي شوی به تقدیر. راننده گفت: «کمربندها را ببنديد. مگر چند صندلي کمربند داشت؟ ميله پشت راننده را سفت گرفتم. اين آخرين کاري بود که مي توانستم انجام بدهم. به سمت دره مي رفتيتم و من با خودم فکر مي کردم آيا اينجا پايان من است؟ دره اي را پشت سر مي گذاشتيم تا دره ديگر. آيا اين کوه جان مرا مي کيرد؟ يعني همه چي تمام شد؟! علي حاجي مرادی عضو ستاد احياي درياچه اروميه فریاد زد بکوب به کوه. مرد بکوب به کوه! کوه از ما دور مي شد و دره نزديک، نه مهدي، خودم فکر مي کردم آيا راننده صدای او را مي شنود؟ پس چرا به سمت کوه نمي رود. چرا دره هي دهان به سمت ما باز مي کند. آيا ما به سمت کوه مي رويم يا دره ما را مي قايد؟ چقدر اين دره با ما يازي مي کند؟ ماشين به گاردريل که مي خورد مي گويم تمام شد.

اينجا نقطه پايان داستان من است اما راننده به سمت کوه مي رود و ماشين با کوه شاخ به شاخ مي شود. همه چيز دور سرم مي چرخد. آدم ها شبح وار از بالای سرم بلند مي شوند... مقصدش رسيده بود. صدای شکستن استخوانم را شنيده بودم. کيميا عبدالله پور خبرنگار ايرنا هر اسان مي گويد، زهرا بيا بيرون. نمي توانم، گير افتاده ام. کمربندم باز نمي شود. کسي مي گويد مي تواني خودت را بکشي بالا؟ نمي توانم! دو دست آمد که از شانه چپ مرا بکشد بيرون. بوسه هضم، درد دارم. مي گويم: «مي دانم کتف چپم شکسته از سمت راست بيروتم بکشيد.» نمي توانند. نمي شود. گفتيم: «يکي چاقو بياورد!» شبح دو مرد رويه رويم آمد. يکي چاقو دارد اما نمي تواند کمربند را پاره کند. ديگري چاقو را مي کشد. کمربند ولم مي کند.

جانم را نجات داد. از ماشين بيرون مي آيم شايد هم مرا بيرون مي آورند. مجاله شده ام با فرياد بچه ها که به هيچ کجا نمي رسد...

مي داني آدم وقتي از حادثه اي جان سالم به در مي برد، مرگ بقيه برايش غير قابل باور مي شود. من نمرده ام آنها هم نايد مي پيرند. نه، اين جيج ها از ترس است نه از بي رفيق شدن. تلفن خط نمي دهد. اينترنت بي معني است. چند رهگذر محلي سر مي رسند. یک تراکتور به ما نزديک مي شود. مگر تراکتور به چه کاري آمد که بچه ها فرياد مي زنند: «آقا تو را به خدا زود خودت را برسان؟» چرا راننده و کمک راننده تراکتور آتقذر آرام مي رانند؟ من چرا صدياشان مي زنم؟ صدای من چرا به آنها نمي رسد؟ چقدر طول کشيد تا اولين آمبولانس برسد. نمي دانم؟ فقط سفيدي اش توي اين بياباني که ما گير افتاده ايم باور کردني نيست. يکي از بچه ها مي گويد: «زهرا کسوري رو سوار کنيد.» مي روم سمت آمبولانس. يکي از پسران: خاک آلود دراز کشيده روی زمين. مي پرسم: «صدرا محققه؟» حسن ظهوري خبرنگار عصايران مي گويد: «نه.» کي بود؟ حسن کمک مي کند سوار آمبولانس بشوم. مهدي گوهری را با برانکارد مي آورند مي گذارند جلوی روی من، خاک آلود. با صديابي بي رمق مي پرسد: «ما چي شديم؟» پشت سر هم، تا برسيم به اروميه چند بار پرسيده باشد خوب است؟ هيچ پاسخي به کار او نمي آيد. مي گويم: «کجاست درد مي کند؟»

مي گويد: «ريهام.» و آن سوال بي پايان را دوباره مي پرسد. تکنيسين اورژانس حين جابه جايي مي افتد روی مهدي گوهری و صدای فرياد مهدي يکبار ديگر گوش دره را کر مي کند. کمک راننده هم پايش صدمه ديده است. فحش مي دهد که چرا توي اين مسير آمده اند. مي گويد: «گفتيم از اين مسير نرويم.» نگار اکبري خبرنگار چند رسانه اي ايرنا کنارم نشسته. نگار ريحانه است. از تکنيسين مي پرسد حال ريحانه خوب است؟ نگاهش را مي دزدد و مي گويد: «حال همه خوب است.» صدای جيج بچه ها دوباره مي پيچد توي ذهنم: «بچه هامونو بيارين بيرون؟ ريحانه؟ اره بغل من بود. ما کمربند نداشتيم. هيچي نبود که بگيريم. من و ريحانه همدیگر رو بغل کرديم. ريحانه بغل من نمي خواهد باور کند. من هم باور نمي کنم. ريحانه اهل مردن نيست. مرگ به ريحانه نمي آيد. خيلي با اين دنيا کار دارد. آخ مهدي گوهری چرا هي مي پرسد: «يعني ما چي شديم؟» تصادف کرديم. دوباره با صديابي دردناک مي گويد: «يعني ما چي شديم.» يعني چي؟ يعني اسمش يادش مياد؟ نکند ضربه به سرش خورده. با دست راستم ماسک را مي کشم پايين و مي پرسم: «منو مي شناسي؟» خنديد؟ نمي دانم ولي مي گويد: «زهرا کسوري ديگه.» پس حواسش سر جايش است. ما چي شديم؟! نه، مهدي گوهری دست بر نمي دارد، اين جاده پر پيچ و خم هم... با هر تکان درد مي پيچد توي ياي مکم راننده، تيغ مي کشد به دنده شکسته مهدي و توي کتف من و دست نگار. ترس توي چشم نگار اکبري لانه کرده! اسم ريحانه از زبانش نمي افتد.

مي رسيم بيمارستان نقده، حسن ظهوري روی تخت فرياد مي زند سوختم. يعني چه؟ حسن که خوب بود. به من کمک کرد تا سوار آمبولانس شوم. يکي مي گويد: «نه مهشاد شنيده مي شود. يک چشم آيسان رفاهم خبرنگار پيام نو، زهرا رقيقي خبرنگار عمومي هم مي رسند. پس کسي ديگر توي آن دره نيست. حق پرست مسئول روابط عمومي سازمان حفاظت محيط زيست را صدا مي زنم: «از ريحانه و مهشاد چه خبر؟» سرش را تکان مي دهد. هر دو؟ چشم هايش توي بي بندد. کاش براي هميشه توي آن دره



صدای جيج بچه ها دوباره مي پيچد توي ذهنم: بچه هامونو بيارين بيرون؟ ريحانه؟ اره بغل من بود. ما کمربند نداشتيم. هيچي نبود که بگيريم. من و ريحانه همدیگر رو بغل کرديم. ريحانه بغل من نمي خواهد باور کند. من هم باور نمي کنم. ريحانه اهل مردن نيست. مرگ به ريحانه نمي آيد. خيلي با اين دنيا کار دارد.

جواب اين سوال ها چه دردی از من دوا مي کند؟ به اتاق راديولوژی مي روم. کار که تمام مي شود يکي ميان آن همه مي گويد: «خانم ترقوه ات شکسته.» ديگر هيچ. حتي چهره اش را نمي بينم. برم مي گردانند به اورژانس. کسي با بانداژ دستم را رو سينه ام فيکس مي کند. کمي بعد يکي مي آيد و مي گويد: «چرا دستت را اينجوري بستند؟» دستم را باز مي کند و جوری ديگر مي بندد. يعني الان درست بسته؟ وضعيتم بدتر نشود؟ مديران مي آيند و دوربين ها پشت سرشان. ما فيلم گرفتن داريم؟ کسي اهميت نمي دهد. چرخي مي زنند و دوربين ها پشت سرشان. فاطمه هنرور خبرنگار صداوسما مي گويد: «حسن و سه تا از بچه ها ديگر که حالشان خيلي بد بود را با هلي کوپتر بردند.» ما را هم سه آمبولانس اتوبوسي حمل مي کنند. روی تخت بالای سرم آسيه اسحاقی ناله مي کرد روی تخت کناری هم کيميا عبدالله پور. تکنيسين هاي آمبولانس چشم از ما بر نمي دارند. مهشاد و ريحانه هم با خنده هاي ششگ شان نهايم نمي گذارند. مدام مي روند و مي آيند و لبخند مي زنند. مگر نمي دانند چه بلایي سرمان آمده؟ مگر نمي دانند ما جوان از دست داديم؟ از تخت پايين مي آيم. پای کيميا عبدالله پور شدت ورم کرده است. کيميا پات چي شده؟ لباسش را کنار مي زند. سرم گيج مي رود. تکنيسين مي گويد: «پزشک ها توي نقده متوجه نشدند؟» کيميا مي گويد: «نه.»

در آمبولانس رويه بيمارستان امام اروميه باز مي شود، رو به دوربين هاي پشت سر چند مسئول! بوي گازولين ماشين تمام تنم را گرفته. تخت ها توي اورژانس کنار هم ردیف مي شوند، کيميا، من، آسيه. آن طرف هم سهيل و حسن. مهدي گوهری کجاست؟ باز هم اسم نويسي شروع مي شود. آدم پشت آدم مي آيد و اسم نيست مي کنند. دوربين ها پشت سر مسئولان آزارمان مي دهند. درد تحمل حسن را بريده است. فرياد مي زند: «چند دفعه اسم ما را مي پرسيد؟» توي بيمارستان نقده گفتند هيچ کدام از بچه ها خونريزي داخلي نداشتند اما پزشکان بيمارستان اروميه خونريزي داخلي چهار تا از بچه ها را تأييد کردند، حسن ظهوري، مهدي گوهری، سهيل فرجی و ابراهيم نژادرفيعي. حسن را به آی سي يو منتقل مي کنند. وضعيت پای کيميا عبدالله پور هم نگران کننده است. پزشک ها بين جراحی ترقوه شکسته ام مرددند. بعد مي گويند چون استخوان ها حرکت نکرده اند کتف بند استقاده کنم تا جوش بخورد، همه مرخص مي شويم جز چهار خبرنگار که بايد بمانند. مي گويم: «عکس هاي راديولوژی را هم بدهيد ببرم.» از بيمارستان نقده هم همين را خواستم. گفتند مي دهيم ولي ندادند، مثل اروميه. فردا نزديک ظهر با لي و کتف و دست و جان شکسته و جاني ويران سوار هوايما مي شويم. چشم هاي رضايي کارشناس روابط عمومي کاسه خون است. از يکي از ميمهانداران هوايما، شکسته و ويران مي پرسد تابوت ها کجا هستند؟ عقب هوايما! فاجعه خودش را توي صورتم مي کوبد. بيچاره تر از ما هم هست؟ برگشتيم بي برقي چشمان مهشاد. برگشتيم بي زيبايي و ملاحت ريحانه که هيچ عکاسي از پس تيتش بر نيامده بود. برگشتيم بي رفيق. برگشتيم دوست از دست داده. برگشتيم با دوتا تابوت. يک هوايما گريان و ويران مي نشيند روی باندد فرودگاه مهرآباد. دو تابوت از روی کرم رد مي شود و تن بي جان آنها را مي برد. صدای گريه بچه ها به آسمان مي رود. خانواده ها آمدند پشت در پايوي و تن و جان شکسته مان را تحويل مي گيرند. صدای گريه بچه ها و ضجه هاي زينب رحيمي خبرنگار عصايران، دره اي از جاده کاني سيب پيرانشهر را آورده است وسط مهرآباد. جاده اي که بوي مرگ مي دهد از نقده تا تهران. کاش همه ما مثل مهدي گوهری يادمان بود! آن دره هاي بي رحم جا ويرانه مان را کشيديم وسط تهران، کاش.

کاهش ۳۸ درصدی بارش ها در کردستان

در سال آبی جاری بارش ها بويژه در زمستان و بهار در سطح کشور به شدت کاهش پيدا کرد، به طوری که ميزان بارندگي در کردستان نسبت به مدت مشابه پارسال ۳۸ درصد کمتر شده است.

کردستان، استاني کوهستاني و اقليتي آن متأثر از توده هاي هوای گرم و مرطوب مدیترانه اي است که موجب بارندگي هايی در بهار و ريزش برف در زمستان ها مي شود.

ميزان بارندگي سالانه در اين استان در شرايط عادی اقليتي، معادل ۴۵۵ ميلي متر و بيشترين ميزان بارندگي سالانه مربوط به شهر هاي مريوان و بانه با حدود ۸۰۰ ميلي متر و کمترين ميزان بارندگي در شرق استان حدود ۴۰۰ ميلي متر و در قسمت مرکزي يعني سنندج نزديک به ۵۰۰ ميلي متر است.



مدیرعامل شرکت آب منطقه ای کردستان در رابطه با وضعیت بارش ها ایستال به ایرنا گفت: متوسط بارش های فروردین امسال در استان، ۱۵ میلی متر بود که کمترین بارندگی این ماه در ۵۰ سال اخیر است.

آرش آريائزاد ادامه داد: فروردین سال جاری میانگین بارش ها در کردستان نسبت به مدت مشابه آن در سال گذشته، ۸۳ درصد و در مقایسه با میانگین بلندمدت ۸۰ درصد کاهش داشت.

وی با بیان اینکه این مقدار بارش در طول دوره آماری ۵۰ سال اخير بی سابقه بوده است، افزود: از ابتدای سال آبی جاری (اول مهر پارسال) تاکنون، ۲۹۳ ميليتر بارش در استان ثبت شده که نسبت به ۴۷۷ ميليتر مدت مشابه سال زراعی گذشته، ۳۸ درصد کاهش نشان می دهد.

موج پنجم کرونا در فارس آغاز شده است

شیراز- رئیس دانشگاه علوم پزشکی شیراز اعلام کرد که آمارهای ابتلا و تعداد بیماران بستری در فارس اوج گرفته و شاهد آغاز موج پنجم این بیماری در شهرهای جنوبی این استان هستیم.

دکتر مهرداد لطفی با اشاره به وضعیت قرمز شیوع بیماری کووید۱۹ در برخی شهرستان های جنوب فارس، گفت: موج پنجم شیوع ویروس کرونا در فارس از نواحی جنوبی استان آغاز شده و این موضوع زنگ خطری برای وقوع وضعیت قرمز سایر نقاط فارس در روزهای آینده است.

او با بیان اینکه حساسیت مردم نسبت به کرونا کم شده است، بر تعامل بیشتر مردم و مسئولان برای مقابله با شیوع بیشتر بیماری کووید۱۹ تأکید کرد و از مسئولان سازمان های مرتبط در شهرستان های فارس خواست با توجه به شروع فصل تعطیلات و احتمال افزایش سفرها به فارس و شیراز، در خصوص لزوم جلوگیری از ورود مسافرو و همچنین برپایی جادر در بوستان ها و معابر، چاره اندیشی شود.

رئیس دانشگاه علوم پزشکی شیراز همچنین از اعزام تیم های مشترک نظارتی و معاونت های بهداشت و درمان دانشگاه به شهر های جنوبی استان برای بررسی و ارزیابی وضعیت شیوع کرونا و عوامل موثر بر افزایش شمار مبتلایان به بیماری کووید۱۹ خبر داد.

مجوز تأسیس کتابفروشی در اماکن مسکونی قزوین صادر شد

قزوین- مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان قزوین گفت: در جلسه هیأت وزیران آیین نامه نحوه فعالیت کتابفروشی ها، ناشران و مطبوعات در اماکن مسکونی به تصویب رسید.

به گزارش ایرنا، محمدحسین اسماعیلی با اعلام این خبر افزود: بند (ج) ماده (۹۲) برنامه پنج ساله ششم، دولت و شهرداری ها را مکلف کرده که برای مشاغل سه گانه نشر، مطبوعات و کتابفروشان شرایطی فراهم کند که در اماکن مسکونی نیز امکان فعالیت داشته باشند.

وی اظهار داشت: پیش از این مطبوعات به موجب بند (۲۴) ماده (۵۵) قانون شهرداری این امکان را داشتند و فعالیت ناشران در اماکن مسکونی نیز تقریباً با همراهی و اغماض شهرداری ها مواجه می شد ولی فعالیت کتابفروشی ها فقط در اماکن تجاری امکان داشت.

اسماعیلی ادامه داد: با مصوبه اخیر هیأت دولت، امکان فعالیت کتابفروشی ها نیز در اماکن مسکونی فراهم شد که این مصوبه در راستای توسعه فرهنگ کتاب و کتابخوانی و تقویت اقتصاد کتاب بسیار حائز اهمیت است. مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان قزوین تأکید کرد: با این مصوبه علاقه مندان به کتابفروشی می توانند در سراسر کشور با هزینه ای مناسب مبادرت به راه اندازی کتابفروشی در اماکن مسکونی کنند.

آتش جنگل های احمدفداله دزفول را فراگرفت

دزفول- رئیس شورای اسلامی بخش شهپون دزفول گفت: بخش وسیعی از جنگل ها و مراتع «سالندکوه» واقع در احمد فداله دزفول دچار آتش سوزی شده و با وجود کمک اهالی برای مهار آتش به علت وزش باد تا عصر دیروز موفق به خاموش کردن آتش نشدیم.

به گزارش ایرنا سیدحاجی حسینی افزود: آتش سوزی جنگل و مراتع سالندکوه ۳ روز پیش با کمک اهالی احمدفداله مهار شد، ولی دوباره از روز شنبه آتش شعله ور شده و با وجود مهار آن در برخی مناطق به علت وزش باد شاهد سرایت و گسترش آتش به سایر مناطق هستیم.

حسینی گفت: اهالی منطقه از مرد و زن گرفته تا بچه در حال خاموش کردن آتش هستند و به علت نزدیکی شدن آتش به مناطق مسکونی، اهالی دچار مشکلات تنفسی و قلبی شده اند.

وی خواستار ورود دستگاه های اجرایی برای اقدام هوایی و اعزام بالگرد برای مهار این آتش سوزی و افزود: کمک اهالی منطقه جوابگوی حجم آتش سوزی نیست.

رئیس شورای بخش شهپون دزفول بیان کرد: حدود ۵۰۰ هکتار جنگل در منطقه وجود دارد که حدود ۲۰۰ هکتار آن دچار آتش سوزی شده و باوزش باد در حال گسترش است.

وی افزود: افزون بر ۲۰۰ هزار درخت جنگلی در این آتش سوزی طعمه آتش شده است.



۱۸ پلنگ در دنا برای نخستین بار در کشور شناسنامه دار شدند

یاسوج- مدیرکل حفاظت محیط زیست

کهگیلویه و بویراحمد گفت: برای نخستین بار در کشور ۱۸ پلنگ در دنا شناسنامه دار شده اند و وجود این تعداد پلنگ در ۱۴ هزار هکتار در این منطقه در ایران و دنیا بی نظیر است.

سید اسدالله هاشمی به ایرنا گفت: در مجموع تاکنون ۲۲ گونه پلنگ در دنا

است.

مدیرکل حفاظت محیط زیست کهگیلویه و بویراحمد تصریح کرد: این منطقه زیستگاه مناسب پلنگ بوده است و عکاس هم استانی «سید جواد هادی اصل» برای اولین بار در دنیا تصویر پلنگ های نر و ماده به همراه توله هايشان را در یک تصویر مستند کرده است.

در مساحت ۱۴ هزار هکتاری از حدود ۱۰۰ هزار هکتار منطقه حفاظت شده دنا، ثبت تصویر و از این تعداد ۱۸ مورد شناسنامه دار شده اند.

وی افزود: با نصب دوربين در مکان تردد پلنگ ایرانی در سال های متمادی این گونه توسط مستند سازان، کارشناسان و مأموران اجرایی تصویربرداری شده